

بررسی مفهوم «مکر خدا»

حسین حسینی امین^۱ و محمد کرمی‌نیا^۲

چکیده

«مکر» فعلی است که از خدا، انسان و شیطان سر می‌زند و باتوجه به هدف آنها، آن‌گاه که از خدا سر بزند «محمود»، آن‌گاه که از شیطان سر بزند «مذموم» و درمورد انسان، زمانی که صیغه الهی دارد مانند معصوم مکرش با مکر خدا هم‌پوشانی دارد و آن‌گاه که چنین نیست، مکرش مذموم است؛ یعنی به‌میزان قرب و بُعد انسان نسبت به خدا، مکرش از جهت خوب و بد بودن قابل ارزیابی است. مکر خدا ویژگی‌هایی همچون سرعت، فراگیری و... دارد که آن را از غیر، متمایز می‌سازد؛ بنابراین گرچه مکر خدا با مکر انسان و شیطان همنام است، ولی همنام نیست و این امر از بررسی مصادیق مکر الهی همچون مکر خدا در برابر انسان‌هایی که علیه دعوت پیامبران به‌سوی حق به مکر دست زدند، به‌دست می‌آید.

واژگان کلیدی: مکر، خدا، انسان، صریح، ماکرین.

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۳ تاریخ تأیید: ۹۷/۷/۱۲

۱. هیئت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ولیعصر (عج) رفسنجان.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه کاشان / نویسنده مسئول

(karaminia.mohammad@yahoo.com).

مقدمه

یکی از مفاهیم قابل تأمل و تعمق قرآنی، مفهوم «مکر» است؛ مکاری که هم به «خدا»، هم به «انسان» و هم به «شیطان» - به گونه دیگری - نسبت داده شده است.^۱ این مسئله که مکر چیست، خوب است یا بد و در سه حوزه یادشده، دارای چه ویژگی‌ها و پیامدهایی است، قابل دستیابی می‌باشد، ولی مقاله حاضر به دلیل وسعت مفهوم «مکر» در قرآن، بر آن است فقط به یک حوزه (مکر خدا)، مصادیق و نیز ویژگی‌هایش بپردازد تا با نقد و بررسی اقوال زبان‌شناسان و مفسران، مفهوم بهتری از آن ارائه دهد؛ بنابراین نخستین گام برای پاسخ به آن، بررسی کتب لغوی است.

۱. مکر از منظر لغویون

زبان‌شناسان درباره مکر، اقوالی دارند که در نوشتار حاضر برای دستیابی به تعریفی جامع و مانع، به اهم آنها پرداخته می‌شود.

۱-۱. معنای مکر

«چاره‌اندیشی در خفا و چاره‌اندیشی بر خلاف آنچه در دل کتمان می‌شود» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۳۷۰)، «چاره‌اندیشی و خدعه» (ابن فارس، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۳۴۵)، «خدعه» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۸۳)، «اخفای کید و ایصال ضرر» (زبیدی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۸۹)، «مکر یعنی با حیله و نیرنگ کسی را از مقصدش دور کرده و برگردانند که دو گونه است: مکر پسندیده که به وسیله آن، قصد کار خوبی شود و مکر ناپسند که کسی کار زشتی را قصد کند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۷۲) و «مکر، تدبیر و تقدیر است برای ضررزدن به دیگران از جایی که نمی‌داند. درواقع یعنی پنهان نمودن کاری که به شخص دیگری آسیب می‌رساند، همراه با تدبیر و تقدیر» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۱۴۳).

۱. در قرآن به جای واژه «مکر»، واژه «کید» به شیطان نسبت داده شده است: «... إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۷۶).

در نقد تعاریف پیش گفته، سه نکته قابل توجه است:

اول، در تعریف مکر، اکتفا به چاره‌اندیشی در خفا و پنهان، صحیح نیست؛ زیرا ممکن است کسی در خفا چاره‌ای بیندیشد و تدبیری کند، ولی قصدش نفع‌رسانی به کسی یا کسانی باشد؛ چنان‌که در مشورت نیز ممکن است افرادی کنار یکدیگر نشسته باشند و درباره موضوعی بیندیشند و چاره‌ای جویند و درنهایت به صلاح جمع یا جامعه‌ای تصمیمی بگیرند؛^۱ پس چنین تعریفی مانع نیست.

دوم، تعریفی که مکر را «انصراف شخص از کاری که قصد کرده است» می‌داند، به چپستی مکر اشاره نمی‌کند، بلکه هدف مکر را بیان کرده است؛ زیرا یکی از اهداف مکر می‌تواند دور کردن شخص از مقصدش باشد، نه خود مکر؛ افزون‌براینکه همه مصادیق مکر را پوشش نمی‌دهد؛ مثلاً وقتی یکی از مصادیق مکر، قتل^۲ است، کسی که مورد مکر واقع شده باشد، زنده نمی‌ماند که از قصدش منصرف شود!

سوم، مکر با خدعه^۳ در مخفی کردن و اظهار خلاف آنچه که پنهان بوده است، مشترک می‌باشد. در خدعه، کاری انجام نمی‌شود. درواقع خدعه آن است که چهره درست آن از آدمی پنهان می‌ماند؛ یعنی کسانی که اهل خدعه‌اند، علیه فرد یا افرادی، به عملی دست نمی‌زنند و فقط چیزهایی را در دل مخفی می‌کنند و شاید این امر، از ترس یا عدم توانمندی آنان باشد! درحالی‌که در مکر پس از چیدن نقشه، به انجام کار دست می‌زنند؛ پس اکتفا به خدعه در معنای مکر، درست نیست.

نکته اینکه در مکر، سه شاخصه عرض اندام می‌کند: «پنهان‌بودن»، «ضرر رساندن» و «داشتن ظاهری خلاف واقعیت»؛ پس به نظر می‌رسد تعریف «چاره‌جویی پنهان برای ضرر رسانی

۱. برای مثال می‌توان به جلسات غیرعلنی مجلس شورای اسلامی اشاره کرد.

۲. مانند ماجرای قتل حضرت محمد ﷺ که در آیه ۳۰ سوره انفال بدان اشاره شده است.

۳. إخداع: پنهان کردن چیزی (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۱۵)، اظهار کردن و آشکار کردن خلاف آنچه مخفی و پوشیده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۶۳)، وارد کردن دیگری به کاری غیر از آنچه او درصدد آن بوده است یا کاری را با فریب و نیرنگ آشکار کند، بر خلاف آنچه پوشیده داشته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۷۶)، پنهان نمودن آنچه باید ظاهر و معلوم باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۲۶).

به دیگران، با ظاهری خلاف آن»، تعریف جامع و مانعی درباره مکر باشد؛ یعنی ممکن است امری پنهان باشد، ولی لزوماً مکر نباشد یا کاری به دیگری آسیب برساند و ضرورتاً مکر نباشد! همچنین ظاهر متفاوت مکر با باطنش، آن را امری پیچیده می‌کند. شاید به‌خاطر همین ظاهر متفاوت با باطن و در نتیجه پیچیدگی آن است که به گیاه پیچیده نیز مکر می‌گویند؛^۱ براین اساس «پنهان‌بودن»، «ضرر رساندن» و «ظاهر متفاوت»، سه ویژگی هم‌زمان و برجسته مکر است. در این تعریف، یک واژه نیز خودنمایی می‌کند و آن واژه «دیگران» است که پرداختن به آن ما را به انواع مکر سوق می‌دهد.

۲-۱. انواع مکر

اشاره شد که نکته قابل توجه در تعریف مکر، واژه «دیگران» است! واژه «دیگران» سبب تقسیم‌بندی مکر به دو نوع «محمود» و «مذموم» می‌شود. این دیگران می‌تواند خدا، انسان یا جن باشد، و اگر انسان باشد، انسانی خوب یا بد باشد! یعنی مکر از جانب چه کسی و نسبت به چه کسی باشد! از جانب خدا به انسان؟ یا انسان به خدا؟ یا انسان به انسان؟ یا جن به انسان؟ براین اساس واژه «دیگران» در تقسیم‌بندی مکر به دو نوع محمود و مذموم، نقش نخست را برعهده دارد؛ بدین شکل که اگر کسی به «دیگران» مکر بزند و این دیگران خدا، پیامبران، اولیا یا صالحان باشند، مکر مذموم و اگر غیر این باشد، مکر مذموم است.

۲. مکر در نگاه مفسران

مفسران ذیل آیاتی که از «مکر خدا» نشانی دارد، نظراتی دارند که در اینجا به اهم آنها اشاره می‌شود:

«خدا بهترین مکرکنندگان است؛ یعنی منصف‌ترین و عادل‌ترین مکرکنندگان است؛ زیرا مکر آنها ظلم است و مکر او عدل و انصاف، و اینکه خداوند به خود نسبت مکر داده است،

۱. گونه‌ای از گیاه که به‌خاطر پُرآبی یا پیچیدگی‌اش بدین اسم نامیده شده است، ساق پای پُرگوشت و دارای عضلات پیچیده؛ ممکوره زنی پیچیده خَلْق و آکنده ساق، شبیه به مکر می‌گفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۳۷۰).

از باب مزاجت می‌باشد؛ چون قبلاً اسم مکر برده شده، مثل آیه شریفه: *فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ* (بقره: ۱۹۴). با اینکه دومی اعتداء نیست، بلکه مجازات است، به لفظ اعتداء ذکر کرده اند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۵۸ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۳۴ / ابیاری، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۵۰۹ / کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۴۳). «مکر، استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۵۸ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۳۴ / ابیاری، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۵۰۹ / کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۴۳). «مکر، عبارت است از چاره‌اندیشی در رساندن شر و این بر خداوند محال است و لفظ مکر در حق خدا، از متشابهات می‌باشد و در تأویل آن وجهی را ذکر کرده‌اند: یکی، خداوند جزای مکر را مکر نامیده است؛ مانند این سخن خدا: *«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»* و نیز جزای خدعه راه، خدعه و جزای استهزاء را استهزاء نامید؛ دوم، معامله خداوند با آنها (مخالفان دین) شبیه به مکر است و به همین دلیل مکر نام گرفته است؛ سوم، این لفظ از متشابهات نیست؛ چراکه آن عبارت است از تدبیر محکم کامل که در عرف، به اندیشیدن در رساندن شر به دیگران اختصاص یافته است و چنین امری از خداوند ممتنع نیست. والله اعلم» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۲۳۵-۲۳۶). «جنید را پرسیدند چون است که [خدای] مکر را با خود اضافت کرد و دیگران را بر این عیب می‌کند؟ گفت: من ندانم که تو چه می‌گویی، ولیکن من از زنی طنپوری شنیدم از ابیاتی که آخرش این بود: *«وَوَقَّبَحٌ مِّنْ سِوَاکَ الْفِعْلُ عِنْدِی، وَتَفَعَّلُهُ فَيُخْسَنُ مِنْکَ ذَاکَا: اَنْ عَمِلَ مِنْ غَیْرِکَ مِنْ زَنْدٍ مِنْ زَنْدٍ وَ قَبِیْحٌ اَسْتَوَ اَنْجَامُ اَنْ اَزْجَانِبُکَ، نَکُو وَ زَیْبَا مِیْ نُمَایِد»*. مرد گفت: سبحان الله! من تو را از آیت قرآن می‌پرسم، تو مرا به شعر زنی طنپورزن پاسخ می‌دهی! گفت: من جواب تو دادم اگر عقل داری. اگر خواهی به زبان عامیانت بگویم، تخلیه و فرو گذاشتن او ایشان را تا مکر کنند، مکاری است ازو با ایشان» (ر.ک: جرجانی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۶ / اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۱۷۵ / ابن عجبیه، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۵۸ / کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۲۳۴ / ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۴۶ / ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۷۹). «مکر، در اصل حيله‌ای است که به جهت آن مضرّتی به غیر رسانند، بدون شعور وی؛ پس اسناد آن به خدا بر سبیل مقابله است» (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۲۳۳ / بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۹). «مکر، فعلی است که قصد ضرر رسانی در شکلی مخفی به کسی را

داشته باشد، یا پوشاندن لباس نفع بر فعل ضرر و مکر خدا از باب مشاکله است» (ابن عاشور، [بی تا]، ج ۳، ص ۱۰۷). «کلمه مکر به معنای این است که شخصی دیگری را غافل گیر کرده و به او آسیبی برساند. این عمل از خدای تعالی وقتی صحیح است که به عنوان مجازات صورت بگیرد، انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود و خداوند، او را از آن جایی که خودش نفهمد، عذاب نماید و یا سرنوشتی برای او تنظیم کند که او خودش با پای خود و غافل از سرنوشت خود به سوی عذاب برود و اما مکر ابتدایی و بدون اینکه بنده معصیتی کرده باشد، البته صدورش از خداوند ممتنع است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۰۲).

۳. بررسی دیدگاه‌های مفسران

با دیدگاه‌های مفسران درباره مکر خداوند آشنا شدیم. هریک از این بزرگان می‌کوشند بهترین تعریف و تبیین از مکر الهی را ارائه دهند، ولی در این میان سه نکته مهم است:

الف) وقتی مفهوم مکر، تدبیر پنهان برای ضرر زدن به دیگران آن هم به شکل خلاف ظاهر و غافل گیرانه است، چه کسی پنهان تر از خدا می‌تواند کاری انجام دهد؟ او که عالم‌الخفیات (ر.ک: دعای جوشن کبیر، بند ۲) است، اگر اراده مخفی کردن چیزی را داشته باشد، کسی را یارای دستیابی بدان نیست و چه کسی در ضرر رساندن قوی تر از اوست؟ او که یکی از اسمائش ضارّ است (ر.ک: همان، بند ۳۲). اگر اراده اش بر ضرر زدن به کسی تعلق گیرد، چه کسی را تاب مقاومت است و چه کسی بهتر از او می‌تواند موجودی را غافل گیر کند؟ او که «بَغْتَةً» (ناگهانی) آدمی را می‌گیرد،^۱ چه کس را توان جنبیدن و چاره‌اندیشیدن در برابر او باشد؟ بنابراین در تعریف مکر، چیز بدی نهفته نیست که بخواهند برای دور کردن قدس الهی از مکر، باب استعاره، تشبیه، مشاکله، مزاحجه و... پیش بکشند و خدا را از آن بری بدانند. این نکته هنگامی بیشتر نمود می‌یابد که بدانیم خداوند خود را «خیرالماکرین» خوانده است! این امر در دعایی نیز اشاره شده است: «اللَّهُمَّ امْكُرْ لِي وَ لَا تَمْكُرْ بِي» (ابن طاووس، ۱۴۱۱، ص ۵۴)؛ بنابراین خداوندی که خود

۱. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» (انعام: ۴۴).

صاحب مکر است - فَلَيْلَهُ الْمَكْرُ جَمِيعًا - به حکمت خود می‌داند چه زمانی، کجا و به چه منظور آن را به کار گیرد.

ب) مکر ابزار و وسیله‌ای در دست خدا و بشر، برای رسیدن به هدف و منظوری است و هر وسیله‌ای می‌تواند در راه خوب و بد استفاده شود؛ مانند چاقو که گاهی به قصد خیر به دست جراح یا به قصد بدی به دست شرور است! پس مکر فی‌ذاته نمی‌تواند بد باشد؛ آنچه آن را بد می‌کند، استفاده نامناسب و بی‌جا از آن است.

ج) مکر الهی بر اساس شیوه‌ای پیاده شده است؛ بدین شکل که درحقیقت خداوند هیچ‌گاه مکر را به پیامبرانش نسبت نداده است؛ مثلاً نمی‌گوید: «مکروا و مکر موسی» یا «یمکرون و یمکر عیسی» یا «یمکرون و یمکر رسول الله» و در پاسخ تمامی مکرهای مشرکان، کافران و منافقان، مکر را به خود نسبت می‌دهد: «مکر الله»، ولی مطمئناً مجری مکر الهی، پیامبران‌اند؛ زیرا اوامر و احکام خداوند به وسیله ایشان اجرا می‌گردد و اراده انبیا و اولیا در طول اراده خداوند است؛ چنان که در حدیثی از حضرت صاحب‌الامر (عج) این‌گونه آمده است: «دل‌های ما ظرف‌هایی برای مشیت الهی است. اگر او بخواهد، ما هم می‌خواهیم و خداوند می‌فرماید: و نمی‌خواهید، مگر خدا بخواهد»^۱ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۱۴۳). نه تنها انبیا و اولیا که انسان‌ها به هر میزان به خدا نزدیک‌تر باشند، به همان میزان دل‌هایشان با خداوند هماهنگی دارد تا آنجا که رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند تعالی می‌فرماید: همواره بنده من با خواندن نمازهای نافله و مستحبی در صورت اخلاص، به من نزدیک می‌گردد تا محبوب من شود و هرگاه محبوب من گشت، من گوش او می‌شوم تا به وسیله من بشنود و چشم او می‌گردم تا به وسیله من ببیند و دست او می‌شوم تا به وسیله من کار انجام دهد. اگر از من بخواهد، به او می‌دهم و اگر به من پناه آورد، پناهش می‌دهم» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۹۱). حدّ اعلاّی این هماهنگی در معصومان ﷺ دیده می‌شود و برهمین اساس حضرت امیر ﷺ می‌فرماید: «منم علم خدا، منم قلب واعی خدا، زبان گویای خدا، چشم ناظر خدا، جنب و پهلوی خدا و منم دست خدا» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۴، ص ۱۹۸). در روایت دیگری امام صادق ﷺ می‌فرماید: «ما حجت خدا و باب الله و لسان خدا و وجه الله و عین الله در میان مردم هستیم. ما فرمانروایان امر در میان

۱. «وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان: ۳۰/ تکویر: ۲۹).

مردم هستیم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۴۵)؛ از این رو مکر مکر دشمنان دین زده می‌شود، اعم از اینکه به خدا منتسب باشد یا به بندگان خوب خدا، تفاوتی ندارد؛ چراکه مکر بندگان خوب خدا نیز در جهت مکر الهی است و این مسئله نوعی هماهنگی میان خدا و قلوب مؤمنان است. در نتیجه می‌توان گفت مکر مکر که انبیا در پاسخ مکر مخالفان دین به کار می‌بردند، مکر پیسنده بود و قطعاً مکر انبیا و اولیا مکر خوبی بود که هم دفع ضرر دشمن و هم به نفع خود، آیین خود و مؤمنان کسب سود می‌کرد؛ بنابراین مکر محمود الهی با مکر محمود بشری همپوشانی دارد؛ به عبارت دیگر همان خدایی که فرمود: «تو نیفکندی، بلکه خدا افکند»،^۱ همو مکر را به خود نسبت می‌دهد؛ گرچه عاملان مکر، انبیا بودند. اگر مسلمانان چنین مکر را به تبع از پیامبران در جهت ضربه به دشمن خدا و اولیائش به کار گیرند، مکر پیسنده خواهد بود، ولی آنجا که منظور از مکر، «عذاب الهی» است و به هلاکت قومی منجر می‌گردد، قطعاً ماکر و مجری، خود خداوند است، نه پیامبران.

۴. مصادیق مکر خدا

پس از بررسی اولیه آیات قرآن کریم، دو گونه مکر ذیل مصادیق مکر خداوند جلب نظر می‌کند: الف) آیاتی که واژه مکر به طور صریح ذکر شده است. ب) آیاتی که معنا و مفهوم آن درباره مکر است، ولی به واژه مکر تصریح نمی‌شود. به منظور برداشت دقیق و صحیح لازم است آیات به تفکیک بررسی شود و حاصل، در دو قالب ارائه گردد: «مصادیق مکر صریح خدا» و «مصادیق مکر غیر صریح خدا».

۴-۱. مصادیق مکر صریح خدا

در قرآن کریم آنجا که از مکر خداوند به تصریح سخن به میان آمده، در پاسخ به مکر صریح بشر بوده است؛ یعنی نخست بشر^۲ برای جلوگیری از نشر حق و رسالت پیامبران، به انواع مکرها دست زده است و خداوند متعال نیز برای اعتلای کلمه حق و حمایت رسولانش، پاسخ کوبنده خود را با همان سلاح داده است؛ نکته اینکه مکر بشر در برابر مکر خداوند، شبیهه اسلحه

۱. «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال: ۱۷).

۲. مقصود گروه خاصی از بشر است که دشمنان دین و پیام آور دین‌اند.

غیرواقعی در برابر اسلحه حقیقی است؛ یعنی هم‌شکلی هست، ولی هم‌سانی نیست! و این امر را در برخی آیات می‌توان دید که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

۴-۱-۱. نجات دوستان و هلاکت دشمنان

یکی از مصادیق مکر صریح خداوند در کتاب آسمانی، نجات دوستان و به‌هلاکت‌رساندن دشمنان است که در ذیل به جزئیات آنان خواهیم پرداخت:

الف) نجات عیسی علیه السلام: «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» و [دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخ‌شان] مکر درمیان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است» (آل عمران: ۵۴).

ب) نجات محمد صلی الله علیه و آله: «... يَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: ... و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است» (انفال: ۳۰).

ج) نجات صالح علیه السلام: «وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَّمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند» (نمل: ۵۰).

۴-۱-۲. قهر و عذاب

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ...» (اعراف: ۹۹).

برخی جوامع این‌گونه بودند که با رسیدن نعمت‌های مادی و محسوس، مغرور گشته، از عالم ماورای حس غافل می‌شدند؛ بنابراین عذاب خدا بدون اطلاع قبلی و به‌طور ناگهانی، همه ایشان را نابود می‌کرد.

۴-۲. مصادیق مکر غیر صریح خدا

آیاتی که تاکنون بررسی شد، مواردی بودند که واژه «مکر» در آنها به‌صراحت آمده بود، ولی در قرآن کریم آیاتی هستند که مکر الهی را باید از سیاق آن برداشت کرد. در ذیل به برخی از این آیات اشاره می‌شود.

۴-۲-۱. گرفتاری ناگهانی

الف) «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: آنگاه به‌جای بدی [بلا]، نیکی [نعمت] قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند: پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می‌رسیده است؛ پس درحالی‌که بی‌خبر

بودند، به‌ناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم» (اعراف: ۹۵).

طبق رتبه‌بندی **تفسیرالمیزان** (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۹۵)، برنامه‌ریزی خداوند برای هر امتی نخست، ارسال پیامبر به‌سوی ایشان؛ دوم، ابتلا به ناملایمات و محنت‌ها برای رهیافت به‌سوی خدا؛ سوم، مکر و چهارم، استدراج^۱ است. این مسئله بدین معناست که از پس ناملایمات زندگی که همان آزمایش‌های الهی‌اند، باید به درگاه خداوند تضرع کرد تا از این راه قرب الهی حاصل شود، و نباید هر آسودگی و رفاه حالی را نشانه لطف دانست؛ شاید قهر و مکر الهی باشد. همچنین باید از مصیبت‌ها و بلایای زندگی عبرت گرفت، نه آنکه از کنار آن به‌سادگی عبور کرد و گفت «آبا و اجداد ما هم دچار گرفتاری‌های زندگی می‌شدند و این طبیعت زندگی است»؛ زیرا مطابق فرمایش قرآن کریم، این‌گونه تفکر نشانه نبود شعور است؛ بنابراین مکر الهی فرصت و مهلت‌دادن خداوند به گنهکاران، با صحت، سلامتی، طول عمر و نعمت فراوان است و آنها به‌خیال اینکه مشمول رحمت و فیض خدا هستند، به‌تدریج مراحل شقاوت را طی می‌کنند و درجه‌درجه تیرگی درونی‌شان شدیدتر می‌گردد و ناگهان معلوم می‌شود، این عطایا نعمت نبوده، استدراج و بدبختی تدریجی‌اند و این است مکر الهی که در ظاهر، نعمت و در باطن، نقم‌ت و تیره‌روزی است. حضرت **علی** علیه السلام می‌فرماید: «چه‌بسیارند مهلت‌یافتگان غافل که با نعمتی که به ایشان داده می‌شود، به‌دام غفلت می‌افتند و با پرده‌ای که بر گناه ایشان کشیده می‌شود، گول می‌خورند» (نهج‌البلاغه، ص ۴۸۹). در جای دیگر می‌فرماید: «بسا کسی که نعمت به او بخشیده شده است و همان نعمت او را اندک‌اندک به‌دام انداخته [و غافل گیر کرده] است» (همان، ص ۵۲۴).

ب) «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ» و خبر

۱. امام حسین علیه السلام: «استدراج از خدای سبحان نسبت به بنده آن است که به او نعمت فراوان دهد و توفیق شکر را از او بگیرد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۵، ص ۱۱۷/ حرّانی، ۱۴۰۴، ص ۲۴۶). همچنین از امام صادق علیه السلام درباره معنای استدراج پرسیدند؛ پاسخ داد: «این است که بنده‌ای گناه کند و خداوند باز به او نعمت دهد و همین نعمت او را از طلب آموزش برای گناهی که مرتکب شده است، بازدارد» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۵۲).

آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم، برای آنان بخوان که از آن عاری گشت؛ آنگاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد» (اعراف: ۱۷۵).

«امام باقر^ع فرمود: اصل آیه، درباره بلعم است، سپس خداوند آن را مثل قرار داده است برای مردمی که اهل قبله‌اند و هوا و هوس خود را بر هدایت الهی مقدم می‌شمارند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۷۶۸ / قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۴۸ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۷۸ / فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۴۰۳ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۳۲ / فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۳). **بلعم باعورا** را فرد مورد نظر در این آیه می‌دانند. از زبان مبارک حضرت **علی^ع** این گونه نقل شده است: «چون **عمار** با **مغیره** بحث می‌کرد و پاسخ او را می‌داد، امام^ع به او فرمود: ای **عمار!** **مغیره** را رها کن! زیرا او از دین به‌اندازه‌ای که او را به دنیا نزدیک کند، برگرفته و به‌عمد حقایق را بر خود پوشیده داشت تا شبهات را بهانه لغزش‌های خود قرار دهد» (نهج‌البلاغه، ص ۵۴۷). نکته ظریفی که حضرت **علی^ع** به‌زیبایی بدان اشاره کرده است اینکه افرادی همچون **مغیره بن شعبه**، حق را می‌دانستند، ولی آن را پوشیده می‌داشتند تا هر جا به‌نفع‌شان بود، از آن سود ببرند و از دین نیز به‌اندازه سودشان لباسی دوخته و بر تن کردند. در معنای آیه همین مطلب نهفته است که مترجمان از آن غفلت کردند! یعنی آیه به‌ظرافت اشاره می‌کند: «کان من الغاوین»؛ [وی] از گمراهان بود، نه اینکه گمراه شد! و خداوند فقط با مکر خود، مشتش او را باز کرد و رسوایش ساخت؛ درواقع یعنی کسی که در باطن، تابع تمایلات نفسانی و در ظاهر، بنده خوب خدا بود، با ظهور **موسی^ع** دستش رو شد. **مهیار رضا** معنای خوبی برای «غاوی»^۱ ارائه کرده است: «غاوی: گمراه، آن که دنبال هوا و هوس باشد». چیزی که درباره **بلعم باعورا**، **مغیره** و افرادی همچون ایشان صدق می‌کند، همین پیروی از هوس است. **شهرام هدایت** نیز در معنای اغواء می‌گوید: «یکی از معانی غوی، از بلندی برافتادن، سرنگون شدن و فروافکندن است».

۱. دیگر لغویون درباره «غاو» این گونه گفتند: رجل غاو: گمراه (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۱۴۰)، الغی: جهل از اعتقاد فاسد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۲۰)، غاوی: کسی که به شر و فساد هدایت کند و سلوک به آن را بخواد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۲۸۵).

البته این معنا با آیه مورد بحث، همخوانی دارد؛ زیرا بلعم با عورایی که ذکر آن رفت، به خاطر اتباع هوایی که داشت، از رفعت بندگی خدا فروافتاده بود و شاهد ما برای این مطلب، ادامه آیه است، آنجاکه می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا؛ و اگر می‌خواستیم [مقام] وی را با این آیات بالا می‌بردیم»؛ یعنی وی با تمایل به هوا و هوس سقوط کرده بود و اگر خدا می‌خواست، او را رفعت می‌بخشید، ولی نکته اینکه «خواست خدا» و به عبارت دیگر «مشیت خدا» بر سعادت هواپرستان و غاوین تعلق نمی‌گیرد! پس حتی اگر کسی به مراتبی رسید، صاحب کراماتی شد، مستجاب الدعوه گشت و عالم به اسم اعظم گردید، نباید باور کند به مقامی رسیده است، بلکه همیشه باید در حالت خوف و رجاء از خدا باشد.

۲-۴. نیکوپنداری عمل باطل خود

الف) «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: کسانی که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند» (کهف: ۱۰۴).

مفهوم آیه به اندازه‌ای وسیع است که علاوه بر مصادیقی همچون اهل کتاب، منکران ولایت علی^{علیه السلام}، خوارج و اهل بدعت که مفسران بدان اشاره داشتند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۶۷/ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۴۹/ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۵۰۱/ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵، ص ۳۷۲/ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۱۱/ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۴۰۱/ قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۶)، می‌تواند خیل کثیری از انسان‌ها را دربرگیرد؛ افرادی که به شهادت آیات بعد این سوره، نه تنها آیات، رسولان الهی و معاد را تکذیب کردند، بلکه آنها را به ریشخند و تمسخر نیز گرفتند! همچنین این گمان نباشد که آیه مذکور فقط دربرگیرنده مشرکان و معاندان اسلام است، بلکه هرکس به هر اندازه که احکام و دستورات خدا و رسولش را زیر پا گذارد و به میل و هوس خود عمل کند، مشمول آیه خواهد شد؛ زیرا به همان میزان، خدا را به مسخره گرفته است؛ باتوجه به عبارت: «يُحْسِنُونَ صُنْعًا: می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند»، ممکن است حتی افرادی صاحب فضیلت‌هایی شوند و از خود

کراماتی نشان دهند و به گفته جنید بغدادی، روی آب راه بروند، خواب‌ها ببینند، در میان مردم، اجر و جایگاهی بیابند، ادعای نیابت امام زمان (عج) کنند یا خود را امام زمان (عج) بپندارند و حتی امر بر خودشان نیز مشتبه شود که ایشان نزد خداوند مقرب‌اند، غافل از آنکه چون به قلب‌هایشان ایمان حقیقی رسوخ نکرده است و به انواع شهوات نفسانی مبتلا هستند و شیطان نیز بر ایشان تزیین عمل کرده است، با خوش‌خیالی خود را با کسانی که حقیقتاً مؤمن، مقرب و مطهرند، یکی دانسته، خود را شایسته همان مقامی می‌دانند که جز مطهران را به آن مقام دسترسی نیست: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعۀ: ۷۹)؛ بر همین اساس غاصبان حق علی را جری کردند تا به جایگاه خلافت تکیه زنند. کار آنان به جایی رسیده بود که باورشان شده بود میان آنها و اهل بیت گرامی پیامبر ﷺ تفاوتی نیست و هردو گروه به اسلام عمل می‌کنند؛ غافل از اینکه خداوند به مؤمنان واقعی و راسخان در علم، این وعده محقق را داده است: «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳) و میان ایشان و اهل بیت پیامبر ﷺ تفاوت بسیار بود!

ب) «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد * و مسلماً آنها ایشان را از راه بازمی‌دارند و [آنها] می‌پندارند که راه یافتگان‌اند» (زخرف: ۳۶-۳۷).

«کافران گمان می‌کنند که هدایت‌یافتگان‌اند» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۷، ص ۶۳۲). «معنای آیه این است که شیطان‌ها این‌گونه افراد را که از یاد خدا خود را به‌کوری می‌زنند، از راه حق منصرف می‌کنند، تا آنجا که انسان دیگر میان هدایت و انحراف تفاوتی قائل نمی‌شود و درحالی که گمراه است، خیال می‌کند هدایت‌یافته است؛ یعنی نشانه آن است که از تحت ولایت خدا درآمده، در تحت ولایت شیطان قرار گرفته است؛ در نتیجه می‌پندارد راه همین است و نمی‌فهمد که در بی‌راهه است: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيْلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۰۲).

۱. مکر، راه‌رفتن در هوا و روی آب است! (عضیمه، صالح، ص ۴۱۱).

آری! تصور هدایت یافتگی بدون ذکر رحمان، مکاری از جانب خداست که مستحق حقه بازانی می‌باشد که بدون رنج، توقع دارند به گنج برسند! بدون ذکر الهی (قلبی یا لسانی) ممکن نیست راه به خدا که حتی نمی‌توان راه به جایی بُرد! پس آیه مذکور می‌تواند مشمول همه افرادی شود که ادعای مسلمانی دارند، ولی ذکر الهی ندارند؛ به کافر و مشرک نیز منحصر نمی‌شود.

۳-۲-۴. دل خوشی به احزاب، اموال و اولاد

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ * فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ * أَيُحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ: تا کار [دین] شان را میان خود قطعه‌قطعه کردند [و] دسته‌دسته شدند: هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دلخوش کردند * پس آنها را در ورطه گمراهی‌شان تا چندی واگذار * آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدی‌شان مدد می‌دهیم * [از آن روست که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه]، بلکه نمی‌فهمند» (مؤمنون: ۵۳-۵۶).

در آیات مذکور به‌خوبی نشان داده می‌شود که همیشه امداد در اموال و اولاد، نشان‌دهنده لطف پروردگار نیست. همچنین تفرقه‌افکنی در دین و تبدیل شدن به احزاب چندانکه به‌جای «امت واحده» بودن، ممکن است ظاهراً نعمت‌هایی به دنبال داشته باشد، ولی همگی از باب مکر الهی است تا بیچارگان، بدین مسئله دل خوش دارند و به عذاب الهی زودتر و بیشتر دچار گردند؛ به همین دلیل خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «آنها را در جهل و غفلت‌شان واگذار» (مؤمنون: ۵۴). «اگر کسی با خدا مکر کند و نگذارد که غرض از دعوت‌های دینی حاصل شود، درحقیقت به خود ضرر زده است، نه به پروردگار خود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۴۰).

به نظر می‌رسد اینکه خداوند در پاسخ به دشمنان دین که اهل مکرند، مکر می‌زند، دو حالت دارد؛ یا مکرزندگان با دیدن نتیجه مکر خود - که معکوس یا خنثی می‌شود - متنبه شده، از کرده خویش پشیمان می‌گردند و از عناد با رُسل الهی و خوبان عالم و آیین برحق‌شان دست برمی‌دارند، یا از روی لجاجت، بار دیگر به مکر دست می‌زنند که در این صورت به عذاب کوبنده‌تر یعنی هلاکت محکوم می‌شوند.

۵. ویژگی‌های مکر خدا

مکر خداوند متفاوت از مکر بشر است. این تفاوت‌ها در ویژگی‌های مکر خداوند مشهود می‌گردد که عبارت‌اند از:

۵-۱. بهترین

«... وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: ... و خدا بهترین مکرکنندگان است» (آل عمران: ۵۴ / انفال: ۳۰).
به شهادت این آیه، مکر خدا، عاقبت مکر او و همچنین خود خداوند که فاعل چنین مکاری است، همگی خیرند! درحقیقت خدا، هم مکرِ خوب می‌زند و هم خوب، مکر می‌زند؛ پس شایسته است که خیرالماکرین باشد. افزون‌براین مکر خدا ذووجه است؛ چون با یک تیر چند نشان می‌زند؛ پاسخ ماکر را می‌دهد، ممکور را نجات داده، همچنین ناظران ماجرای مکر را درس می‌دهد.

۵-۲. سریع‌ترین

«... قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ...: ... بگو: نیرنگ خدا سریع‌تر است ...» (یونس: ۲۱).
مکر خداوند سریع است؛ زیرا هرکس برای انجام مکر به زمان، فکر، اسباب و احیاناً یارانی احتیاج دارد که مکرش مخفیانه‌تر و آسیب‌رساننده‌تر باشد، ولی افعال الهی به‌اعتبار آیه: «... إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌گوید: «[موجود] باش»، پس [فوراً موجود] می‌شود» (بقره: ۱۱۷ / آل عمران: ۴۷ / مریم: ۳۵ / غافر: ۶۸)، به چنین مقدماتی نیاز ندارد، گرچه اگر خداوند از ابزارهای آسمانی و زمینی نیز استفاده کند، باز هم در تسریع مکرش خللی وارد نمی‌شود. ازسویی مکر خدا را اگر به‌معنای عذاب بگیریم، نشان‌دهنده این امر است که سرعت گرفتارشدن اهل مکر به عذاب الهی، بیش از رخ‌دادن مکر آنهاست؛ چنان‌که خداوند، اقوام کافرِ پیامبرانی چون موسی، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام را به‌خاطر مکرشان به رسولان الهی هلاک کرد و پیامبرانش را نجات داد و پیش از آنکه آنها دست بجنبانند، به عقوبت مکرشان دچار گشتند (ر.ک: شعراء: ۱۸۹-۶۳).

۵-۳. غافل گیر کننده

«... فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: ... پس درحالی که بی خبر بودند، به ناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم» (اعراف: ۹۵).

خداوند به طور ناگهانی مچ اهالی مکر را می گیرد و مشت شان را باز می کند و باتوجه به آخر آیه، آنان نمی فهمند این امر از کجا حاصل شد. البته اگر ذی شعور بودند، به خوبان عالم که حامی شان خداوند است، مکر نمی زدند!

۵-۴. همه گیر

«... فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ: ... جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی داند» (اعراف: ۹۹).

«حسن بصری گفته است: مؤمن، عمل به طاعات می کند، درحالی که نگران است و خائف، و گناهکار، معصیت می کند، درحالی که خود را ایمن می داند» (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۴۰۵ / زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۲۰ / قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۵۹).

«ایمن نبودن از مکر الهی بدان جهت است که چون آدمی از تحریکات نفس و شیطان و یاران شیطان در امان نیست، پس یقیناً از مکر و عذاب الهی نیز در امان نیست، وگرنه از ساحت مقدس الهی به دور است که فاعل مکری باشد که آدمی به ناحق و به ناعادل در خفا متضرر گردد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۰۲). «به فرموده علی: مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ هَلَكَ: هر که از مکر خدا ایمن نشیند، هلاک گردد» (حرّانی، ۱۴۰۴، ص ۴۸۳) یا «حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش؛ زیرا خداوند می فرماید: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (نهج البلاغه، ص ۵۴۲).

«صفوان جمال گوید: من هنگام نماز، خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیرة الإحرام روبه روی قبله ایستاد و گفت: بار خدایا! مرا از رحمت خود محروم مساز و از مهر خود ناامیدم مکن و از مکر و کیفر خود آسوده خاطر منما؛ زیرا از مکر خدا آسوده خاطر نشوند، جز مردمان زیان کار». گوید: من عرض کردم: قربانت! من این دعا را از هیچ کس پیش از شما نشنیدم! فرمود: «همانا از بزرگ ترین گناهان کبیره در نزد خداوند، ناامیدی از

رحمت خدا و آسوده خاطر بودن از کیفر و مکر خداست» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۵۴۴/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۳). امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «اصرار بر گناه، آسوده شدن از مکر خداست و فقط زیان کاران از مکر خدا خود را ایمن می‌دانند» (کراجکی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۳). امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ای بندگان خداوند! بدانید که مؤمن در شب و روز به خود بدگمان است و همواره ناراحت به نظر می‌رسد و می‌خواهد زیاد کار نیک انجام دهد» (نهج البلاغه، ص ۲۵۱/ ابن فهد حلّی، ۱۴۰۷، ص ۲۳۹)؛ یعنی مؤمن باید هر صبح و شام، نفس خود را متهم کند که مبدا مغرور به عمل و طاعت خود شود و از مکر خدا ایمن گردد؛ هرچند یک پای او در بهشت باشد و بر اوست که دائماً به وسیله عمل، قلب خود را تغذیه کند و با ذکر خدا آن را جلا بخشد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

۵-۵. محیط

از آنجاکه خداوند محیط بر همه چیز است،^۱ همه امور به دست اوست^۲ و صاحب تمام و کمال علم، قدرت، تدبیر و اراده است، هیچ مطلبی از او پنهان نمی‌ماند؛ پس مکر الهی محیط بر همه مکرهاست.

الف) «... وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ...» (ابراهیم: ۴۶).

مکر دشمنان خدا هر اندازه بزرگ باشد، خداوند آن را دفع خواهد کرد. از سویی خداوند با علم و قدرتی که دارد، بر مکر همه احاطه داشته، روشن است که مکر هنگامی مکر است که شخص از آن خبر نداشته باشد و اگر زیر نظر او انجام بگیرد و او نیز بتواند در چشم بهم‌زدنی نقشه آنها را به راحتی خنثا کند، مکر علیه او نیست، بلکه مکر علیه خود مکرکننده است؛ زیرا کمترین کاری که کرده، فهماندن مقدار دشمنی خود به طرف مقابل است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۳، ص ۱۵۵/ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۱۱۱/ فیض کاشانی،

۱. «... وَ لَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ...» (بقره: ۲۵۵) و «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» (طه: ۱۱۰).

۲. «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس: ۸۳) و «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (ملک: ۱).

۱۴۱۵، ج ۳، ص ۹۶ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۱۲۴).

ب) «... فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ...» و همه تدبیرها نزد خداست ...» (رعد: ۴۲).

انسان‌ها غافل‌اند که مالک همه مکرها خداوند است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است: «اگر اعمال در محضر خداوندی عرضه شده و نشان داده می‌شود، پس مکر و حيله گری برای چیست؟» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۲، ص ۲۸۴). «هرکس دعوت خدا را پیروی نکند و در نتیجه خود را مستوجب شقاوت و بدبختی سازد، کلمه عذاب بر او حتمی می‌شود و از آن به بعد، هر حادثه‌ای که مورد امر یا نهی الهی باشد، پیش بیاید و او با ترک دستور خدا و مخالفت با آن فعلیت جدیدی از شقاوت پیدا می‌کند؛ هرچند به وضع موجودش راضی و بلکه مغرور هم باشد؛ پس این جز مکر خداوند چیز دیگری نیست و همان مکر الهی است، ولی خدای تعالی وقتی مکر می‌کند، به همان چیزهایی می‌کند که دشمن خدا آن را سعادت خود می‌داند و در نتیجه آنچه تلاش می‌کند، برای رسیدن به هدفی است که آن را رستگاری خود می‌داند، ولی عین بدبختی اوست و خودش نمی‌فهمد؛ پس چه خوب فرمود: فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۲).

نتیجه

آنچه در پایان می‌توان نتیجه گرفت اینکه مکر نیز یکی از سنت‌های بدون تبدیل و تحویل خداست؛ یعنی هرکس با او مکر کند، از او مکر می‌بیند؛ اعم از اینکه کافر و مشرک یا مسلمان و مدعی باشد. خداوند، کافر را که برای مبارزه با حق دست به مکر می‌زند، با مکرش عذاب می‌کند و بینی او را به خاک می‌مالد و مسلمان را که با ادعای دین‌داری به خدا مکر می‌زند، با مکر می‌آزماید و دستش را رو می‌کند! تکلیف کافران و نیز مکر و عاقبت‌شان معلوم است: «وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُنْبَى الذَّارِ!»: بدبخت آن مسلمانی که گوهر دین در دستش هست و با خدا دغل می‌کند! که او را هرگز عذری نباشد و اگر باشد، بدتر از گناه است! البته آن مسلمانی را که دینش در دستش هست، سزایی چون مکر نیست که دین باید در دل باشد، نه در دست و بر زبان! و باید مسلمان با خدایش روراست باشد و صادق! آنچه مسلمان را از مکر و عذاب خدا نجات می‌دهد، صداقتش در مسلمانی است! با مکر و خدعه، مسلمان راه به جایی نمی‌برد؛ کما اینکه با تلاوت

قرآن نیز راه به جایی نمی‌برد: «بسا تلاوت‌کننده قرآن که قرآن او را لعنت می‌کند» (شعیری، [بی‌تا]، ص ۱۴۸) و کدام تالی قرآن است که قرآن، آن را لعن می‌کند؟ آیا جز این است که این «تالی» با مکر سراغ قرآن می‌رود تا از قرآن همانی را برگیرد که منافعش در آن است؟

«از رسول خدا ﷺ پرسیدند: فردای قیامت رستگاری در چیست؟ حضرت فرمود: رستگاری فقط در این است که با خدا از سر فریب و نیرنگ درنیایید تا [او نیز] شما را نفریبد؛ زیرا کسی که با خداوند مکر کند، خدا نیز با نیرنگ، با او رفتار خواهد کرد و ایمان او را می‌گیرد، و اگر درست بیندیشد، خواهد دید که درحقیقت با خود نیرنگ نموده است» (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۲۵۵).

منابع

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه.
۱. ابن طاووس، علی بن موسی؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
 ۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير والتنوير؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
 ۳. ابن عجبیه، احمد بن محمد؛ البحر المديد فی تفسیر القرآن المجید؛ قاهره: حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
 ۴. ابن فارس، ابی الحسین؛ معجم مقانیس اللغة؛ بیروت: دارالجليل، ۱۴۱۱ق.
 ۵. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد؛ عدة الداعي و نجاح الساعي؛ قم: دارالکتاب اسلامی، ۱۴۰۷ق.
 ۶. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دارالکتب العلمیه (منشورات محمد علی بیضون)، ۱۴۱۹ق.
 ۷. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
 ۸. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
 ۹. ایباری، ابراهیم؛ الموسوعة القرآنية؛ قاهره: مؤسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ق.
 ۱۰. اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف؛ البحر المحيط فی التفسیر؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
 ۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
 ۱۲. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم؛ الكشف والبيان عن تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
 ۱۳. جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن؛ جلاء الأذهان و جلاء الأحزان؛ تهران: انتشارات

- دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. حرّانی، ابن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول ﷺ؛ ج ۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۴ق.
۱۵. حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ ج ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۶. دیلمی، حسن؛ إرشاد القلوب إلى الصواب؛ قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ بیروت: الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۸. زبیدی، محمد مرتضی؛ تاج العروس؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ق.
۱۹. زحیلی، وهبه بن مصطفى؛ التفسیر المنیر فی العقیده والشریعة والمنهج؛ ج ۲، بیروت: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۲۰. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ ج ۳، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۱. شعیری، محمد بن محمد؛ جامع الأخبار (لشعیری)؛ نجف: مطبعة الحیدریه، [بی تا].
۲۲. صدوق، محمد بن علی؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ قم: دارالرضی، ۱۴۰۶ق.
۲۳. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۵. عظیمه، صالح؛ معناشناسی واژگان قرآن؛ ترجمه سیدحسین سیدی؛ ج ۲، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶.
۲۶. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۲۷. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
۲۹. فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی؛ ج ۲، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.

۳۰. قاسمی، محمد جمال الدین؛ محاسن التأویل؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۳۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی؛ ج ۴، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۳۲. کاشانی، ملافتح الله؛ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین؛ تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶.
۳۳. کاشفی سبزواری، حسین بن علی؛ مواهب علیه؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۹.
۳۴. کراجکی، ابوالفتح؛ کنز الفوائد؛ قم: دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
۳۶. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۷. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۸. هدایت، شهرام؛ بررسی زبان شناختی واژه‌هایی از قرآن کریم؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.